

## باب تفکر

جنگ هشت ساله ایران و عراق همانند بسیاری از دیگر جنگ های فرسایشی تاریخ معاصر جهان، جنگی بود با ضایعات انسانی و اقتصادی هنگفت؛ انبوه شهدا و جانبازانی که هنوز از تعداد آن ها آمار دقیقی منتشر نشده است، خسارات گسترده اقتصادی که در برآورد میزان واقعی آن نیز اختلاف نظر هست. . . از جمله مواردی می باشند که معمولاً در نخستین صحبتی که در باب جنگ می شود، مورد بحث قرار می گیرند. آنچه در این بحث کمتر بدان پرداخته می شود نقش این جنگ در پشت سرگذشتن دوره ای طولانی از تردید و تزلزل است؛ دوره ای ۱۵۰ ساله که در خلال آن، ایران و ایرانی به تدریج باور خود به یکی از بنیانی ترین اصول وجودی اش، یعنی توانایی دفاع از موجودیت خود را از دست داده بود.

در دوره هایی مانند جنگ های ایران و روس در قرن نوزدهم، اگر چه در نهایت با شکست مواجه شدیم ولی حتی الامکان سعی خود را کردیم اما هنگامی که در اواسط همان قرن، در جنگ مرو از پاره ای طوایف بیابانگرد هم شکست خوردیم، جدیت امر کاملاً آشکار شد. با آن که در مراحل بعد برای رفع این کاستی تلاش های فراوانی به کار رفت و حتی در جریان جنگ اول جهانی نیز در دفاع از این موجودیت بر جای مانده اقدامات شکسته رسته ای

صورت گرفت، اما این تلاش‌ها همان‌گونه که پیش‌آمد فاجعه شهریور ۱۳۲۰ و چیرگی سهل و آسان متفقین بر کشور نشان داد، چیز دیگری نبود جز واپسین فروغ شعله‌ای در آستانه خاموشی. ولی تجاوز گسترده عراق در پاییز ۱۳۵۹، و تقارن آن با دوره‌ای از تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی به سرریز نیرویی درونی میدان داد که در نهایت این روند را به کلی دگرگون، و این شعله فروخته را از نو پر فروغ ساخت.

دگرگونی این روند، فروغ مجدد این شعله، تلفات و ضایعات فراوانی بر جای نهاد اما اگر این موجودیت نیافته، و از آن مهم‌تر اطمینان به توانایی دفاع از آن را بتوان به پدیده‌ای دیرپا تبدیل کرد، نه فقط جبران بخش قابل جبران این ضایعات که بنیان شالوده‌ای میسر خواهد شد در تضمین قوام و دوام آتی این ملک و ملت.

از آنجایی که جنگ در شکل‌گیری مجدد این موجودیت نقشی ایفا کرد مهم و تعیین‌کننده، نوع رویکردهایی نیز که در قبال آن اتخاذ شود، نقش مهمی خواهد یافت در نهادینه شدن این نیروی درونی. ولی اختصاص هفته‌ای از هفته‌های سال به جنگ، تقلیل تجربه‌ای بدین وسعت به نوعی تجربه عرفانی، بازتاب‌گاه و بیگاه آن در یک رشته طبع‌آزمایی‌های ادبی و هنری، توسل‌گاه به گاه‌برخی از گروه‌های سیاسی به جنبه‌ای از جوانب مختلف آن در زد و خوردهای زودگذر سیاسی... یعنی ماحصل رویکردهای رسمی و غیررسمی جاری در قبال جنگ رویکردی نیست که به تداوم و تعمیم تجربه جنگ کمک کند.

امروزه به خوبی می‌دانیم که تعریف مشهور کلاوزویتس از جنگ - «جنگ، ادامه سیاست از طریق دیگر» - تا چه حد تعریف محدود و نارسایی است. همان‌گونه که جان کیگان، یکی از جنگ‌شناسان برجسته عصر حاضر و همچنین از منتقدان جدی کلاوزویتس خاطر نشان ساخته است، پدیده جنگ طیفی را شامل می‌شود به مراتب فراتر از صرف سیاست؛ «جنگ در همه حال وجه بیانی از فرهنگ، معمولاً یکی از عناصر شکل‌دهنده به فرهنگ، و در برخی از جوامع نیز خود فرهنگ است». با این حال چنین به نظر می‌آید که با توجه به نگرش رایج در کشور در باب جنگ که بیشتر وجه «فرهنگی» آن را مورد توجه دارد، لاقلاً در این مورد خاص یعنی در مورد رویکرد ما به تجربه جنگ هنوز دیدگاه کلاوزویتستی امر که در اصل تأکیدی است بر سیاسی بودن پدیده جنگ با تمام محدودیت‌هایش، موضوعیت خود را حفظ کرده باشد. در این رویکرد آنچه بیش از هر جنبه دیگری کمبود خود را نشان می‌دهد، جنبه‌های سیاسی جنگ است که اگر چه با سپری شدن ایام، به موضوعی «تاریخی» تبدیل شده است، ولی هنوز هم از پرداختن بدان اجتناب می‌شود.



جنگ در تمامی مراحل که پشت سر گذاشت، به ویژه از دوره های نخست کار به بعد که امکان انتخاب بیشتری هم فراهم شد با انبوهی از پرسش های مختلف روبرو گردید. اگر چه در این دوره -یا لاقلاً در پاره ای از ادوار آن- سیر گریزناپذیر حوادث و مقتضیات برآمده از آن، طرح و بحث بسیاری از این پرسش ها را دشوار ساخت ولی پایان جنگ به معنای پشت سر گذاشته شدن این پرسش ها نبود.

یکی از راه های تداوم و تعمیم تجربه جنگ، گسترده تر شدن حوزه بحث آن است؛ فراهم آمدن فضایی است که در چارچوب آن، موضوع جنگ -از جمله بسیاری از پرسش های برجای مانده از آن- در ابعادی به مراتب گسترده تر از آنچه در محدوده ملاحظات رسمی غالب امکان بیان می یابد، طرح و بحث شود.

گفتگو



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی